



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۸ دی ۱۴۰۳

مصادف با: ۲۶ جمادی الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: مسئله ۲-۳. بررسی ولایت پدر نسبت به بالغه رشیده باکره - قول اول: استقلال باکره -

ادله استقلال باکره - دلیل سوم: روایات - روایت سیزدهم و بررسی آن - روایت چهاردهم و بررسی آن -

روایت پانزدهم

جلسه: ۳۳

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

روایت سیزدهم

تا اینجا روایات متعددی را برای قول به استقلال باکره رشیده در امر ازدواج و عدم لزوم استیذان از ولی ذکر کردیم؛ تمام این روایات از جوامع روایی شیعه نقل شده است. اما یکی دو روایت هست که اثری از آنها در جوامع روایی شیعه نیست و از کتب اهل سنت نقل شده؛ اما در کتاب‌های فقهی ما، بعضی از آنها را نقل کرده‌اند. مرحوم علامه در مختلف^۱ و شهید ثانی در مسالک^۲، این روایت را به صورت مرسل نقل کرده‌اند؛ صاحب جواهر و برخی از فقها هم متعرض این روایت شده‌اند.

روایت این است: «أَنَّ جَارِيَةَ بَكَرًا جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَقَالَتْ: إِنَّ أَبِي زَوَّجَنِي مِنْ ابْنِ أَخٍ لَهُ لِيَرْفَعْ خَسِيستَه وَ أَنَا لَهُ كَارِهَةٌ»؛ دختری که باکره بود نزد پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: پدرم من را به برادرزاده‌اش تزویج کرده، یعنی پسرعموی این دختر؛ برای اینکه نقص و مرتبه پایینی که داشته، تا حدودی جبران کند؛ ظاهراً برادرزاده یا برادرش از نظر موقعیت مثل این برادر نبوده و در موقعیت پایین تری قرار داشته است. او خواسته با این ازدواج اعتباری به برادر یا برادرزاده‌اش ببخشد؛ لذا من را به برادرزاده‌اش تزویج کرده، اما من تمایلی به این ازدواج ندارم؛ نسبت به این کار تمایل قلبی ندارم. «فَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): أَجِيزِي مَا صَنَعَ أَبُوكَ»؛ حضرت فرمود: کاری که پدرت انجام داده را اجازه کن. «فَقَالَتْ: لَا رَغْبَةَ لِي فِيْمَا صَنَعَ أَبِي»؛ دختر عرض می‌کند: من رغبتی نسبت به آنچه پدرم انجام داده ندارم. «قَالَ: فَاذْهَبِي فَاَنْكَحِي مَنْ شِئْتِ»؛ برو با هر کسی که می‌خواهی ازدواج کن. «و لَكِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَعْلَمَ النِّسَاءَ أَنْ لَيْسَ لِلْأَبَاءِ فِي أُمُورِ بَنَاتِهِمْ شَيْءٌ»؛ می‌گویم من با اینکه قلباً مایل نیستم، نمی‌خواهم رویگردانی کنم و نمی‌خواهم با پدرم مخالفت کنم، ولی قصد من این است که نساء و زنان بدانند که برای پدرانشان در امور دختران چیزی نیست؛ یعنی آنها در امر ازدواج دخترانشان اختیار ندارند. کآن می‌گوید من برای شخص خودم نمی‌پرسم؛ بالاخره پدر من این کار را انجام داده و من هم می‌پذیرم ولو اینکه قلباً خیلی مایل نیستم؛ اما می‌خواهم بانوان و زنان بدانند که اختیار امر ازدواج به دست خودشان است و نه به دست پدرانشان.

همانطور که عرض شد، این روایت در مختلف و مسالک آمده ولی در جوامع روایی ما اثری از آن نیست؛ لذا وقتی صاحب

۱. مختلف، ج ۷، ص ۱۰۴.

۲. مسالک، ج ۷، ص ۱۲۳.

جواهر این خبر را نقل کرده، چنین تعبیری دارد: «و المرسل عن ابن عباس»^۱. مرحوم آقای حکیم که در مستمسک این روایت را ذکر کرده، تعبیرشان این است: «و خبر ابن عباس»^۲.

در جوامع روایی اهل سنت، در سنن نسائی^۳ ... البته آنچه که در سنن نسائی آمده، تفاوت اندکی با این متن دارد. سنن ابن ماجه^۴ و برخی از کتاب‌های دیگر هم این را نقل کرده‌اند.

بررسی روایت سیزدهم

روایت از نظر سندی معتبر نیست؛ هیچ‌کدام از جوامع روایی ما این را نقل نکرده‌اند؛ مرحوم علامه هم که این روایت را نقل کرده، آن را به عنوان مرسله نقل کرده است. بنابراین این روایت از نظر سندی قطعاً اشکال دارد.

از نظر دلالت، این روایت دلالت روشنی بر مدعا دارد؛ حضرت به صراحت ولایت پدر را نفی کرده است. در مرحله اول یک توصیه اخلاقی مبنی بر رعایت نظر پدر کرده‌اند اما در ادامه به صراحت می‌گویند با هر کسی که می‌خواهی ازدواج کن. این جمله استقلال دختر در امر ازدواج را ثابت می‌کند؛ حتی به نحو تشریک، یعنی اینکه مثلاً پدر هم یک نحوه مدخلیتی در این امر داشته باشد، اینجا نفی شده است. لذا این روایت با اینکه از نظر دلالت معتبر است، اما از نظر سند قابل قبول نیست.

روایت چهاردهم

روایت دیگر، روایتی است که در صحیح مسلم آمده و البته در برخی کتاب‌های دیگر هم نقل شده است؛ صحیح مسلم، سنن ابی داود و سنن بیهقی. روایت این است: «حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى، قَالَ: قُلْتُ لِمَالِكٍ: حَدَّثَكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ عَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: الْأَيْمُ أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيِّهَا، وَالْبِكْرُ تَسْتَأْذِنُ فِي نَفْسِهَا، وَإِذْنُهَا صَمَاتُهَا؟ قَالَ: نَعَمْ»^۵. این روایت تقریباً در همه صحاح سته اهل سنت آمده است؛ در موطأ مالک، سنن ترمذی، در اغلب جوامع اصلی روایی اهل سنت ذکر شده است. بعضی‌ها به صورت سؤال نقل کرده‌اند و بعد حضرت فرموده نعم؛ بعضی‌ها همین را از قول حضرت نقل کرده‌اند، بدون «قال نعم» که در آخر روایت آمده است. حضرت فرموده‌اند: اَیْمٌ نَسَبٌ بِخَدِّهِ حَقٌّ وَ سِوَاوَاتِرٌ أَسْتِزَارٌ لِمَوْلَاهُ. خودش. اَیْمٌ یعنی چه؟ دو احتمال در مورد اَیْم هست که عرض می‌کنیم. کسانی که استدلال به این روایت کرده‌اند، می‌گویند اَیْم به معنای بیوه است؛ اَیْم یعنی زن بی شوهر؛ زنی که شوهرش از دنیا رفته یا طلاق گرفته و این اعم است از باکره و ثیب؛ چون ممکن است کسی ازدواج کند و شوهرش از دنیا برود یا طلاق بگیرد ولی هنوز باکره باشد؛ بیوه بودن ملازم با ثیب بودن نیست. حضرت فرموده‌اند اَیْم (یعنی زنی که بیوه است) در مورد خودش سزاوارتر از ولی‌اش است؛ یعنی وقتی که می‌خواهد ازدواج کند، بدون اذن پدر می‌تواند ازدواج کند. اما از باکره استیذان می‌شود و باید از او اجازه بگیرند؛ البته اگر با او سخن از ازدواج به میان آمد و پیشنهاد ازدواج کسی به او داده شد، اگر سکوت کند، خود این سکوت برای او اذن محسوب می‌شود. همین که معروف شده که سکوت علامت رضایت است. اما در مورد ثیب اینطور نیست؛ در مورد ثیب، سکوت به معنای اذن نیست؛ او باید حتماً

۱. جواهر، ج ۳۰، ص ۳۱۵.

۲. مستمسک، ج ۱۴، ص ۴۴۲.

۳. سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۸۴.

۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۰۲.

۵. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۳۷، ح ۶۶؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۸۹۷؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۸۶.

به زبان بیاورد و رضایتش را اعلام کند.

تقریب استدلال به این روایت همین است که اینجا اولاً اَیْمِ احق از ولی دانسته شده و او برای امر خودش و برای ازدواج سزاوارتر دانسته شده است؛ بعد در ادامه فرموده «تستأذن فی نفسها»؛ در مورد خودش باید از او اجازه بگیرند. البته اگر سکوت کرد، این همان اذن و اجازه محسوب می‌شود. پس این روایت دلالت بر استقلال باکره دارد و استقلال انحصاری او را می‌رساند.

بررسی روایت چهاردهم

دو اشکال نسبت به این روایت مطرح شده است:

اشکال اول

اشکال اول همان اشکال سندی است که در روایت قبلی هم مطرح شد. بالاخره این روایت در جوامع روایی شیعی ذکر نشده و از این جهت سنداً معتبر نیست؛ هیچ یک از جوامع روایی شیعی آن را نقل نکرده است.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که در ذیل حدیث فرموده «و البکر»؛ بکر را در مقابل اَیْمِ قرار داده است. چون فرمود «الأیْمِ احق بنفسها من ولیها و البکر تستأذن»؛ این یک نحوه مقابله بین این دو محسوب می‌شود و دلیل بر آن است که اَیْمِ شامل باکره نمی‌شود. «أحق بنفسها من ولیها» اختصاص پیدا می‌کند به ثیب و شامل باکره نمی‌شود. در ذیل روایت که کلمه بکر آمده و در مورد او فرموده «تستأذن» باید از او اذن گرفته شود و البته اگر سکوت کند به معنای رضایت است. این دلالت بر استقلال دختر نمی‌کند؛ بلکه نهایتاً می‌گوید دختر هم باید نظر بدهد و چه بسا از آن بتوانیم تشریح را استفاده کنیم؛ یعنی هم پدر باید نظر بدهد و هم دختر. کأن حضرت می‌خواهد بفرماید اَیْمِ یعنی ثیب اختیارش با خودش است؛ کأن در امر ازدواج استقلال دارد. اما وقتی که به بکر می‌رسد، می‌فرماید «تستأذن»؛ این دال بر این است که ولی هم باید نظر بدهد. بله، اگر «أحق بنفسها» در اینجا جریان پیدا می‌کرد، استقلال باکره رشیده استفاده می‌شد؛ اما اینجا جداگانه بکر را در مقابل اَیْمِ قرار داده است. لذا این روایت از نظر دلالت مورد اشکال قرار گرفته است.

پاسخ

پاسخ اشکال این است که از نظر لغوی اَیْمِ هم بر ثیب و هم بر باکره اطلاق می‌شود؛ یعنی اغلب لغویین به زنی اَیْمِ می‌گویند که لا زوج لها بکراً کانت أو ثیباً، باکره باشد یا ثیبه. اَیْمِ به این معناست؛ یعنی از نظر لغوی هم ثیب را شامل می‌شود و هم بکر را. پس «الأیْمِ أحق بنفسها من ولیها» هر دو را دربرمی‌گیرد، هم ثیب و هم باکره. اما اینکه در ادامه و در ذیل روایت فرموده «و البکر تستأذن فی نفسها و إذنها صماتها»، در واقع در صدد بیان این مطلب است که اگر از باکره سؤال شود و نظر او خواسته شود، همین قدر که سکوت کند کافی است؛ یعنی در ذیل روایت و جمله دوم، غرض این است که نیازی نیست دختر باکره به صراحت بیان کند؛ همین که سکوت کند، این رضایت محسوب می‌شود. یعنی در واقع ناظر به کیفیت اعلام رضایت دختر است؛ اگر ما این معنا را برای ذیل روایت در نظر بگیریم، دیگر آن اشکال وارد نمی‌شود که چون بکر در مقابل اَیْمِ ذکر شده، به قرینه مقابله معلوم می‌شود که اَیْمِ اختصاص به ثیب دارد و شامل باکره نمی‌شود؛ این اشکال دیگر وارد نیست.

نتیجه این شد که این روایت هم از نظر دلالتی می‌تواند مدعا را ثابت کند، لکن همانطور که عرض شد، مشکل سندی دارد و اعتبار ندارد.

روایت پانزدهم

آخرین روایاتی که در دلیل دوم مورد استناد قرار گرفته یا ممکن است قرار بگیرد، برخی روایات باب متعه است. در برخی روایات که مربوط به باب متعه است، مسئله استقلال باکره در امر ازدواج ذکر شده است. چند روایت در باب متعه آمده است؛ ما قبلاً یک روایت را خواندیم، که عرض کردیم ظاهرش این است که مربوط به باب متعه نیست اما صاحب وسائل آن را در روایات متعه آورده است. ما در باب متعه دو سه روایت داریم که آن روایات ظهور در استقلال دارد؛ یعنی گفته‌اند دختر می‌تواند بدون اذن پدر ازدواج کند. همان روایات هم مستند جمعی قرار گرفته که تفصیل داده‌اند بین قول به لزوم استیذان در نکاح دائم و عدم لزوم استیذان در نکاح موقت؛ چون این روایات می‌گویند دختر باکره رشیده می‌تواند بدون استیذان ازدواج کند. یکی روایت قماط بود؛ در بعضی کتاب‌ها به عنوان مرسله ابی سعید از آن یاد شده و در بعضی‌ها به عنوان مرسله قماط. روایت این بود: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَاطِ عَمَّنْ رَوَاهُ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): جَارِيَةٌ بَكَرٌ بَيْنَ أُبُيَّهَا تَدْعُونِي إِلَى نَفْسِهَا سِرًّا مِنْ أُبُيَّهَا أَفَأَفْعَلُ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَآتَقِ مَوْضِعَ الْفَرْجِ قَالَ: قُلْتُ: فَإِنْ رَضِيَتْ بِذَلِكَ قَالَ: وَإِنْ رَضِيَتْ بِذَلِكَ فَإِنَّهُ عَارٌ عَلَى الْأَبْكَارِ». عرض کردیم این روایت را صاحب وسائل و برخی دیگر از کتب روایی در ابواب متعه ذکر کرده‌اند؛ راوی می‌گوید به امام صادق (ع) عرض کردم کسی از من چنین تقاضایی دارد؛ حضرت فرمودند مانعی ندارد ولی مواظب باشد که واقعه صورت نگیرد؛ برای اینکه این ننگ بر ابکار است. بالاخره این برای دختر باکره خوب نیست که بکارش را از دست داده باشد و بعد بخواهد ازدواج کند. این روایت در ابواب متعه ذکر شده و بعضی از آقایان آن را به عنوان روایتی که مربوط به متعه است، در اینجا نقل کرده‌اند. ما در مورد دلالت این روایت بحث کردیم، هم از نظر سندی و هم از نظر دلالتی بحث آن گذشت.

بحث جلسه آینده

یکی دو روایت دیگر هم هست که شیخ مفید آنها را مرسله نقل کرده است. ان شاء الله این یکی دو روایت را می‌خوانیم و از دلیل دوم یعنی روایات، فارغ می‌شویم و سراغ دلیل سوم یعنی اجماع و دلیل چهارم یعنی عقل می‌رویم.

«والحمد لله رب العالمين»